



انترناسیونال ۴۴۳

اساس سوسیالیسم

انسان است.

سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

حزب کمونیست کارگری ایران

Worker-Communist Party of Iran

یکشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۹۰، ۱۱ مارس

www.m-hekmat.com

جمعه ها منتشر میشود

Fax: 001-519 461 3416 anternasional@yahoo.com

سر دبیر: کاظم نیکخواه

بحران جهانی بورژوازی و کمونیسم سیاسی

متن سخنرانی افتتاحیه حمید تقوایی در کنگره هشتم



بعنوان کمونیستها، بعنوان حزب کمونیست کارگری ایران و بعنوان حزب کمونیسم کارگری باید جواب دهیم.

من این کنگره را فقط کنگره حزب نمیدانم. این کنگره کمونیستهاست. من در چهره شما کمونیستهای را میبینم که در این دنیا دور هم جمع شده ایم که روشن کنیم چه باید کرد. در اسپانیا چه باید کرد، در یونان چه باید کرد، در آمریکا چه باید کرد و در ایران چه باید کرد. روشن است که بعنوان حزب باید در یک جبهه مشخص که جامعه ایران است بزنیم و بورژوازی را از قدرت بزیر بکشیم. این به نظر من کلید است و امیدوارم در بحثهای بعدی در این کنگره فرصت بشود که بتوانیم روشن کنیم چرا اینطور است. به نظر من ایران چهارراه حوادث دنیا است. این را بعدا توضیح خواهم داد ولی این کنگره بر سر این مساله نیست. این کنگره میثاق کمونیستهاست. (این کنگره بیانیه میثاق را اعلام خواهد کرد) این کنگره کمونیستهای قرن بیست و یک است که اعلام میکنند کمونیسم کجا ایستاده است و چه باید کند و راه پیشرفت کدام است. و اگر امیدی هست این امید را چطور میشود متحقق اش کرد، چطور میشود پیروزش کرد.

کنگره ما در این شرایط برگزار میشود. بحث این نیست که بنشینیم و این مبارزات را وصف کنیم. خودمان را تهییج کنیم. بگوئیم نوبت ما فرارسیده است. نوبت ما خیلی وقت است فرا رسیده است. بحث اینها نیست. بحث بر سر اینست که روشن کنیم این کنگره کدام خلاء را باید پر کند. دعوا بر سر چیست؟ چطور این کشمکش را می بینیم، چطور به آن استقبالش میرویم و چطور به آن جواب میدهیم. در جهان و در ایران. این کنگره اگر کاری بخواهد بکند باید بگوید کمونیستها در این دنیا چکاره اند و چه میگویند. آیا آنطور که ادعا میکنیم ما صدا، نماینده، حزب سیاسی و پیشرو این نود و نه درصد هستیم؟ و بعد چرا نود و نه درصد؟ این لغت از کجا آمد؟ این بیانگر چیست؟ موانع این جنبش چیست؟ چطور میتواند به پیش برود؟ ربطش به انقلاب در ایران چیست که علیه آخوندهائی است که شاید پانصد سال قبل هم ارتجاعی بودند؟ از گور بلند شده اند و حکومت میکنند. در غرب مردم بلند شده اند علیه مدرنترین و امروزی ترین. این جنبش علیه مدرنترین و امروزی ترین چه ربطی دارد به انقلاب علیه کهنه ترین و ارتجاعی ترین و جامانده ترین زائده تاریخ که جمهوری اسلامی خوانده میشود؟ چنین سئوالاتی را ما

این باره به تفصیل بحث کردیم و قطعنامه ای هم در این رابطه داشتیم. از طرف دیگر جنبش دیگری شکل گرفته است که همه عالم و آدم آنرا به اسم جنبش ضدکاپیتالیستی برسمیت شناخته اند. با این اسم به این جنبش رجوع میکنند بدون اینکه هیچکس مانیفست ضد کاپیتالیستی ای اعلام کرده باشد. خصلت ضد سرمایه داری این جنبش آنقدر روشن و واضح است که همه بعنوان جنبش ضد سرمایه داری به آن رجوع میکنند. خود فعالین آنرا جنبش اشغال و یا جنبش نود و نه درصدیها مینامند. این جنبش با انقلابات منطقه تنیده است. وقتی که مجله تایم شخصیت سال - که هر ساله برمیگزینند - را امسال "معترض" انتخاب میکند یک رپرتاژ نزدیک به بیست صفحه ای درج میکنند که از تونس شروع میشود و به نیویورک و اوکلند ختم میشود. مجله تایم حتی یک نشریه لیبرالی بورژوازی هم نیست یک نشریه راست بورژوائی است. چنین نشریه ای ناگزیر میشود بنویسد این جنبشها بهم پیوسته اند. اینها یک اعتراض اند. اینها یک جنبش اند. چه کسی فکر میکرد که کارگر اوکلند، کارگر ویسکونسین، کارگر یونان، کارگر تل اوپو، در کنار هیچ بودگان تونس و مصر می ایستد؟ و حتی مجله تایم و دیگر نشریات بورژوائی اعلام میکنند اینها یک جنبش اند. همین نشریات چند ماه قبلش تیتیر زده بودند حق با مارکس است. وقتی وال استریتشان روی سرشان خراب شد اعلام کردند حق با مارکس بود.

از نظر سیاسی هم حق با مارکس است

این وضعیت امروز دنیاست و

یکسال قبل در زیر نویس تاریخ هم نبودند. هیچ جا نبودند. مردم در کشورهای "عربی" زیر پنجه دیکتاتورهای و رئیس جمهورهای مادام العمر و اسلام سیاسی و ارتش آمریکا و انگلیس و اتحاد اروپا بلند میشوند برای "نان و آزادی و کرامت انسانی" و در عرض چند هفته یا چند ماه دیکتاتور را میاندازند. اگر سه سال قبل این را کسی به شما میگفت جواب میدادید آرزوی من اینست این روز را ببینم ولی چنین اتفاقی نخواهد افتاد. و شد! و این جنبش همچنان جاری است. نه تنها دیکتاتور را می اندازند بلکه به جانشینش رضایت نمیدهند. به بقایای رژیم ساقط شده رضایت نمیدهند. و میجنگند. ما الان این جنگ را در مصر می بینیم، در سوریه می بینیم. با قهرمانهایی که آنهم استثناست و نمونه است در تاریخ. کاری که مردم سوریه میکنند استثناست. الان دیگر نزدیک یکسال میشود که بطور متوسط روزی پنجاه نفر در خیابانها کشته میشوند با تک تیراندازها و امروز دیگر با توپ و تانک و باز فردا مردم در خیابانند. و وقتی غرب و همه باصطلاح کشورهای "مهد دموکراسی" ایستاده اند و تماشا میکنند که با این مبارزه چکار بکنیم و هر چیزی از بالا میسازند - هر بند و بست و توافقی که با یکدیگر میکنند- فردایش مردم در خیابانهای دمشق و غیره بهم میریزند و باز دوباره میسازند و باز مردم بهم میریزند. الان نزدیک به هفت هشت ماه است این داستان ادامه دارد. این یک گوشه تصویر است. من اینجا فرصت ندارم و لازم هم نیست بیشتر توضیح بدهم. در این مورد زیاد صحبت کرده ایم. در پلنوم گذشته در

من هم به سهم خود خوشامد میگویم. اجازه میخوام در بخش افتتاحیه نکاتی را مطرح کنم و امیدوارم کنگره واقعا در خور این پیام خوشامدگویی که کنگره با آن آغاز شد باشد یعنی صدای مردم و صدای نود و نه درصدی باشد که امروز دارند برای همان ایده آلهائی مبارزه میکنند که حزب ما همواره برای آن مبارزه میکرده است.

ویژگیهای دوره حاضر

فکر کنم نیازی به تاکید نباشد که این کنگره در شرایط خیلی ویژه ای تشکیل میشود. همه میدانیم این شرایط ویژه چیست. در ادبیات حزبی، در نوشته ها و سخنرانی ها و برنامه های تلویزیون حزب و سمینارها و غیره خیلی در مورد این شرایط صحبت کرده ایم. از یکطرف ما انقلاباتی را شاهد بودیم که در عرض یکسال باندازه یک قرن دیکتاتوری ساقط کرده اند. شما اگر تاریخ یک قرن اخیر را ورق بزنید، بخصوص در منطقه ای که این انقلابات رخ داده یعنی در خاورمیانه و شمال آفریقا، این کاملاً بیسابقه است که در مدت کوتاهی چهار دیکتاتوری ساقط شده باشد، پنجمی اش هم در شرف رفتن است و بعدیش هم جمهوری اسلامی است که نوبتش فرا میرسد. در هر حال آنچه قطعی است اینست که چهار دیکتاتور ساقط شده است آنهم نه با رژیم چنج، نه با حمله از بالا و نه با فشارهای سیاست خارجی آمریکا و یا لشکر کشی قدرتهای میلیتاریستی و امپریالیستی، بلکه با انقلاب "هیچ بودگان". با مبارزه کسانی که تا دوسه سال قبل کسی یادشان نبود، کسی بحسابشان نمی آورد، و هیچ جا نبودند. الان در متن تاریخند و

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

بحران جهانی بورژوازی و ...

وقتی از این زاویه به کنگره نگاه کنید آنوقت باید از توصیف این حرکت فراتر رفت. مجله تایم این کار را کرده است. این کار را دارد بورژوازی میکند. مساله اینستکه آنکه میگوید مارکس از لحاظ اقتصادی حق داشت یادش میروید بگوید از نظر سیاسی مارکس چه میگفت. همه ما خیلی خوانده ایم و شنیده ایم که بحران است، مشکل، سرمایه مالی و سرمایه تخیلی است، مارکس هم گفته است، به جلد سوم کاپیتال فصل دوازده رجوع کنید، به فصل هشت رجوع کنید و غیره و غیره. اینها را من و شما بارها دیده ایم و خوانده ایم. میگویند حق با مارکس بود. جدا؟! حق با مارکس بود؟ آیا یادتان میاید مارکس از نظر سیاسی چه میگفت؟ آیا کمون یادتان میاید پارسی ها؟ اقتصاد دان فرانسوی که در لوموند مینویسی حق با مارکس بود، کمون پاریس هم یاد هست؟ آیا این مارکس محق اقتصاد دان بود؟ آیا هنرش فقط این بود که گفت سرمایه بحرانهای دوره ای دارد و این بحرانها شدید تر میشود و سرمایه مالی مسلط میشود و حتی سرمایه تخیلی بوجود میاید و اقتصاددان به شکل ادواری روی سرتان فرو خواهد ریخت و امروز این را فهمیده اید بعد از اینکه فریدمن تان جواب نداشت، وقتی کینزتان جواب نداشت و حتی آدام اسمیت و ریکاردو تان جواب نداشت. مارکس حق داشت؟ خیلی ممنون! این را که هر بچه مدرسه اقتصاد میفهمد. مارکس سیاسی چه شد؟ و این حرکتی که امروز در خیابان است سر سیاست است. اشتباه است فکر کنید که درد مردم امروز و مبارزه مردم امروز بر سر اینست که دست بانکها کوتاه تر بشود. خودشان ممکن است اینطور بگویند و گفته اند در جنبش نود و نه درصد. گفته اند که دست وال استریت کوتاه، احزاب حاکم متعلق به وال استریت هستند، ما "مین استریت" هستیم و غیره. اینها را گفته اند. ولی اشتباه است اگر فکر کنید دعوا بر سر اینهاست. بورژوازی اجازه میدهد این بحثها را بکنید، اصلا خودش جلو می افتد، میز گرد میگذارند، سمینار میگذارند، کنفرانس میگذارند و سر اقتصادیات بحث می کنند، جلد می کنند. اقتصاد دان کله گنده شان می آید دروسیس، حدود سه هفته قبل بود، و

حلقه اصلی کمونیسم سیاسی است

ما مارکس مانیفست هستیم و این کنگره کنگره سیاست کمونیستی است و حلقه اینجا است. آنچه که امروز دنیا مطرح می کند، در غرب و در شرق، در خاورمیانه و شمال آفریقا، در یونان، نیویورک و انگلیس، چیزی که امروز دنیا مطرح می کند مسئله قدرت سیاسی است به معنی دقیق کلمه. حلقه اینجا است! حلقه در اقتصادیات نیست. ما مدت ها است، ما کمونیست ها از زمان مارکس تا امروز گفته ایم و مشخصا از زمان منصور حکمت تا امروز اینرا به یاد خودمان آورده ایم که دعوا سر قدرت سیاسی است. اگر میخواهید "هیچ بودگان هر چیز گردند"، باید قدرت را بگیرید! اگر میخواهید وال استریت، یک درصدی ها، آقای دنیا نباشند، باید قدرت را از دستشان درآورید و گرنه یک درصدی ها برایت سمینار میگذارند و در وصف مارکس برایت رساله ها می نویسند و می خوانند، که دارند می کنند. آنچه که جزء محرمان است، آنچه که میوه ممنوعه است، آنچه که نمی شود واردش شد، اینست که قدرت سیاسی دست چه کسی باشد؟ و خیابان امروز همین را میگوید. میگوید اعمال قدرت ما! نفس اینکه به خودش میگوید جنبش اشغال، از التحریر تا نیویورک، نفس اینکه به خودش جنبش اشغال میگوید در واقع اعلام میکند ما میتوانیم بگیریم و اداره کنیم. چه در مبارزه مان باشد، چه بعد از به قدرت رسیدن در گرداندن جامعه مان باشد. ما می توانیم بگیریم و اداره کنیم. ما مردم!

ببینید وقتی که انقلاب تونس شروع شد، این ادعا، این خواست، این کیفرخواست علیه جهان موجود از تونس هم به گوش می رسید و همان

موقع حتی هیلاری کلینتون هم بخاطر دارم گفت - من در پلنوم گذشته به این اشاره کردم- مردم می خواهند در سرنوشت خودشان دخالت کنند، سرنوشت خودشان را به دست بگیرند. هیچکس نگفت مردم تونس پارلمان میخواهند. هیچ کس نگفت، من نشنیدم. نه از مفسر بی بی سی و نه از ان شنیدم، نه از هیچ چپی، نه از هیچ راستی که بگوید مصر انقلاب شد چون در انتخاباتش تقلب میشد. و یا چون مبارک انتخابات نمی گذاشت. مردم آزادی میخواهند یعنی پارلمان می خواهند و یا میخواهند انتخابات کنند! کمترین چیزی که حتی سارکوزی و کامرون گفتند این بود که مردم میخواهند سرنوشت خودشان را بدست بگیرند. آنوقت سوال اینست که آیا در یونان، در انگلیس، یا در فرانسه و آمریکا مردم سرنوشت خودشان را بدست دارند؟ حالا فقط در کشورهای عربی مانده که مردم سرنوشتشان را بدست بگیرند؟ در دیگر کشورها چه؟ هیچ بودگان امروز یک مفهوم عام است. هیچ بودگان امروز نود و نه درصد مردم اند. و این نود و نه درصد خصلت مبارزه اش و اعتراضش این است که خودش را علیه یک درصد اعلام میکند. یعنی امروز موضوع دیگر آن موضوعات سنتی نیست که چپها بخصوص در غرب همیشه برایش جنگیده اند: محیط زیست، علیه جنگ برای صلح، علیه زباله های اتمی. یادتان هست که مثلا در آلمان میرفتند روی ریل قطار دراز میکشیدند یا ایستگاهها را اشغال میکردند که زباله های اتمی به کشورهای آسیائی و آفریقائی حمل نشود؟ در پلنوم گذشته وقتی من از اشغال صحبت میکردم دوستی میگفت اشغال سابقه داشته و قبلا هم در آلمان علیه انتقال زباله های اتمی به کشورهای جهان سومی مردم ایستگاههای قطار را اشغال میکردند. گفتم نه عزیز من جنبش اشغال امروز بر سر مساله دیگری است. موضوع مبارزه امروز اصلاح اینجا و یا آنجای سیستم نیست.

ببینید در این چند ساله اخیر چه غرب- الان داریم سر غرب صحبت می کنیم، در شرق هم به طریق اولی همینطور است - بر سر چه مسائلی اعتراض کرده است: آنتی گلوبالیزاسیون، علیه جهانی شدن سرمایه، علیه گرم شدن دنیا (گلوبال وارمینگ)، حقوق گی ها و لژیون ها، حقوق زنان. اینها همه پیشرو و

مترقی است ولی تماما در چهارچوب وضعیت موجود است، می خواهد رفرف هایی - حالا بگیرم از موضع رادیکال و چپ - انجام شود. حالا پیروز شده یا نشده، جلو رفته، عقب نشسته، در هر حال در ده سال اخیر چه اینجا بوده است. آنارشیست ها، تروتسکیست ها، چپ علی العموم، مترقی ها، در این عرصه ها دیده میشوند. در دفاع از حقوق زن، علیه آلودگی محیط زیست، علیه گلوبال وارمینگ، علیه بانک جهانی، علیه جنگ، علیه صندوق بین المللی پول، علیه کنفرانس "جی بیست" و غیره. آنارشیست ها می ریختند شیشه می شکستند. همین دو سال پیش در تورنتو اینطور شد. شهر را بهم می ریختند علیه کنفرانس جی بیست. امروز همان عواملند، اکتیویست هایشان اکثرا همانها هستند، به اضافه توده مردم، به اضافه کارگران، به اضافه اتحادیه های کارگری. در اولکند و در ویسکونسین مشخصا، اما موضوع مبارزه کل سیستم موجود است. الان کارگران اوکلند برای اول مه فراخوان اعتصاب جهانی داده اند. اینرا اعلام کردند. نفس اعلامش کام عظیمی به جلو است. شما چهار سال قبل فکر نمی کردید اصلا چنین چیزی ممکن باشد. چون همه میدانند سندیکالیسم تا خرخره جنبش کارگری آمریکا را در بر گرفته است. کارگران اوکلندی اعلام میکنند اعتصاب جهانی روز اول ماه مه. اینها دیگر دردشان گلوبال وارمینگ و بانک جهانی و جنگ نکنید، و "make love, don't war" و این حرفها نیست. دردشان اینست که یک درصدی ها را نمی خواهیم. یک درصدی ها چه کسانی هستند؟ خود جنبش معرفیشان کرده: وال استریتی ها، بانکدارها، حزب جمهوریخواه و حزب دموکرات که این جنبش در مانیفستش - الان روی سایتشان هست- اعلام کرده احزاب وال استریتی هستند. گفته اند حزب ریپابلیک و حزب دموکرات آمریکا متعلق به وال استریت است، حزب ما نیست. گفته اند ما مین استریت "main street" هستیم، ما خیابان اصلی هستیم، آنها خیابان بانکدارها. این خیابان علیه آن خیابان! از این صریحتر میشد طبقاتی صحبت کرد؟ از این صریحتر می شد گفت درد دنیا چیست؟ دیگر موضوع تغییر در سیستم موجود نیست که از هیپیسم

- از دهه شصت که من بخاطر دارم - تا به امروز، همیشه مساله چپ غرب از این نوع مسائل بوده است. مایبی که حزب کمونیست کارگری ایرانیم، که پیشروترین شان را در غرب نمایندگی می کردیم، علیه اسلام سیاسی بودیم، خواهان یک کشور یک قانون بودیم. در کانادا جلوبان را ریختیم، ما این بودیم. الان خیابان آمده با سرعت صد کیلومتر از ما سبقت گرفته است! به این میماند شما یک ماشینی را راه بیندازید و فکر کنید سرعتش کم کم می رسد به پنجاه، بعد می بینید که یکی آمد مثل فشفشه با سرعت صد از کنارتان رد شد. جنبش نود و نه درصد علیه یک درصد! به خودتان میگویند من داشتم میساختم، من می خواستم از سر حمله به اسلام سیاسی بگیرم، که سرمایه داری را پشتش نشان بدهم. که بعدا شما بگوئید درد گلوبالیزاسیون و محیط زیست و نسی دانم چی و چی نیست و غیره که ناگهان جنبشی بلند میشود به اسم نود و نه درصد که در ضدکاپیتالیستی بودنش کسی شک نمیکند. برای من این حالت را داشت. ناگهان همه پریدند جلو. ما کمونیست ها کجائیم؟ آیا قرارست من هنوز بروم از طریق آنتی اسلام سیاسی و سکولاریسم و جنگ علیه نسبت فرهنگی و غیره جنبش ما بسازم؟ یا قرارست بروم راس این موشک؟ جواب فکر می کنم روشن باشد. سوال اینجا است: راس این یعنی چی؟ برایش کف بزنم؟ من که دستم بجایی بند نیست. من حزب کمونیست کارگری ایرانم. ممکن است بگوئید باز حمید تقوایی آمد به کنگره برای ما حرفهایی زد؛ خوب که چی؟ حالا چکار کنیم؟ برمی گردیم به آلمان، برمی گردیم به سوئد برمی گردیم به انگلیس، برمیگردیم به آمریکا، به کانادا، حالا چکار کنیم؟ طبعا کنگره قطعنامه هایی دارد، وظایف و رئوس کار را تعیین می کند، بحثش را می کنیم. ولی قبل از آن به نظر من باید دنیا را تبیین کنیم و خودمان را در این دنیا بگذاریم و از خود پرسیم من کجای این دنیا هستم.

کمون و کمونیسم سیاسی

ببینید، این جنبش هایی که گفتم نقطه اوجشان را پشت سر گذاشته اند. در مورد جنبش اشغال ممکن است بگوئید اگر سه ماه پیش

بحران جهانی بورژوازی و ...

از صفحه ۲

بود حرفهای تو را می فهمیدیم. اما امروز جنبش اشغال کجاست؟ جرقه ای زد و تمام شد؛ لاقابل اینطور به نظر می آید. انقلابات منطقه هم بالاخره نقطه اوجشان را گذرانند. سوریه است و مصر و بقیه هم که اسلامیها آمدند و دارند کلنجار میروند. بحث من بنا براین سر اینها نیست. بحث من سر دوره ای است که شروع شده. و این دوره آنچه که میطلبد کمونیسم به معنی سیاسی است و من تمام امری که داشتم در این چند ماهه - چند ماه که بیشتر، از پلنوم گذشته، بعد از مصر و تونس، همان موقع در پلنوم بحث من کمونیسم سیاسی بود - اینست که بگویم کمونیست ها، کمون بیادتان بیاید! فقط تایم و بورژوازی نیست که کمونیسم را اقتصادی می بیند متأسفانه کمونیست هائی هم هستند که کمونیسم را اقتصادی می بینند. کمونیسم مانیفست را بیادتان بیاورم. کمون، کمون رو بیادتان بیاورم. مسئله قدرت و مسئله دولت! به نظر من محور اصلی از انقلاب تونس تا یونان، تا نیویورک مسئله دولت است. جنبش غرب سر سرگونی نیست، به این معنی نمی گویم؛ این معنی تاکتیکی تر و سیاسی تر و مشخص تر مساله دولت است. جنبش غرب ولی سر مسئله دولت است به این عنوان که علیه سلطه يك درصد است. و خلاء همینجا است. بورژوازی بحران اقتصادی را حل می کند رفا. بورژوازی جواب میدهد. خود اقتصادش جواب میدهد. تسمه از گرده همه می کشد و دوباره اقتصادش را راه می اندازد در این تردیدی نکیند؛ مگر! و همه امید ما و آن روزه. به قول منصور حکمت که میگفت يك روزه ای باز شده - در همین "مگر" است. مگر این جنبش حزبی را پیدا کند، نماینده اش را پیدا کند و رهبریش را پیدا کند. و این نماینده فقط میتواند کمون باشد و کمونیسم؛ به همان معنی لغوی کلمه: کمونیسم. مانیفست کمونیست! مردم خودتان باید حاکم باشید! قدرت در دست مردم! ما حزبی هستیم که، همانطور که در خوش آمد گفتند، قبل از اینکه این فریاد ها زده بشود، در برنامه يك دنیای بهتر گفتیم: ساختن دولت مردم ما چیست؛ شورا ها چطورند؛ و چرا میشود و چطور ممکن است و امروز در اسپانیا دارند

مساله دولت و مساله
هژمونی طبقه کارگر

دو محور اینجا هست بنظر من وقتی به این جنبش نگاه می کنیم : یکی نود و نه درصد یکی هم مساله دولت. مساله دولت را توضیح دادم چطور این جنبش سر مساله دولت است حتی اگر کسی يك بار نگفته باشد سرگون باد، که در غرب کسی نگفته. و اتفاقاً چون این را نگفته میشود عمقش را دید. نمی گوید، معنی ندارد در آمریکا کسی بگوید او با ما سرگون باد. خواهند گفت شش ماه دیگر صبر کن ایشان خودش میروند؛ یعنی چی سرگون باد؟ ولی معنی دارد کسی بگوید این احزاب، کل این سیستم مال وال استریت است. از کنگره اش، از سنایش، از لابی هایش، از ارتشش، از دادگاهش، از کابینه اش، از رئیس جمهورش. این سیستم مال وال استریت است و این را گفتند. نکته مهم اینست که مارکس هست و ما مارکسیست ها هستیم و ما کمونیست ها هستیم و ما کمونیست های کارگری هستیم بویژه؛ که در برنامه يك دنیای بهتر گفته ایم چه می تواند بجای سیستم موجود بیاید. ولی فقط ترجمه این به انگلیسی کافی نیست. باید این را وصلش کنیم به جنبش امروز. این از مسئله دولت.

نکته دوم به نظر من مساله هژمونی است. چیزی که لاقابل در ترم فنی اش هژمونی نامیده میشود؛ هژمونی طبقه کارگر. من خیلی این بحث را شنیدم که آیا نود و نه درصدی ها همگی کارگرند؟ چند درصدشان کارگرند؟ و گویا همانقدر اعتبار دارند که درصد کارگرش. اگر سی درصد این نود و نه درصدی ها کارگرند آنوقت به اندازه سی درصد نود و نه درصد یعنی نزدیک بیست و نه درصد جنبش ما است. من این رابطه الاکلنگی با کارگر را قبول ندارم. بحث کارگر بر سر تعداد نیست؛ بر سر کثرت و قلت نیست. بحث کارگر بر سر اینست که هژمونی طبقه کارگر، هدف طبقه کارگر، سیاست طبقه کارگر تا چه حد از طرف جامعه پذیرفته شده و از طرف چه بخشی از جامعه. وقتی میگویند جنبش نود و نه درصد در مقابل يك درصد، دارند میشاق خودشان را - هر کی باشد، خرده بورژوا، بورژوا، هر جور که تعریفش می کنیم - با امر طبقه کارگر اعلام میکنند که می خواهد يك درصد. که در این دیگر تردیدی نیست که سرمایه

دارند. در قدرت نباشد. يك درصد دنیا یعنی سرمایه دار های کله گنده ای که همه چیز را میگردانند. در این هیچ کس تردیدی ندارد. نود و نه درصد را من نمی دانم سی درصدش کارگرند یا شصت درصدش. اما این دیگر در بحث جایی ندارد. مهم اینست که نود و نه درصد علیه سلطه سرمایه داری بلند شدند و ما کمونیست ها همین را می خواستیم. و من به این میگویم هژمونی. این نشان می دهد دنیا پرولتریزه شده است حتی اگر همه کارگر مزدی نباشند، حقوق بگیر باشند. حتی اگر اسم خودشانرا بگذارند مدیر فلان شرکت. دنیا پرولتریزه شده. سرمایه داری آنقدر جامعه را قطبی کرده است که يك عده قلیلی که شاید از يك درصد هم تعدادشان کمترست، يك عده قلیلی همه کاره اند. همه تصمیمات را برای شما می گیرند. از بیمه ها تا مهد کودک بچه تان، تا با کجا بکنید تا چه کسی بفرستید به کره ماه؛ همه را این اقلیت ناچیز تصمیم می گیرد، و نود و نه درصد دنیا احساس می کند هیچ است حتی اگر کرایه خانه اش را بتواند آخر ماه بدهد. هیچ است. هیچ جا به حساب نمی آید. و این جنبش نود و نه درصدی امرش را مانیفست فریاد زده؛ ما کمونیست ها امرش را داشته ایم. و به این معنا وقتی نگاه می کنیم بحث سر اقلیت یا اکثریت طبقه کارگر یا غیره نیست. بحث اینست که نفس اسم نود و نه درصد در برابر يك درصد به این معنی است که نود و نه درصد جامعه میگوید سوسیالیست ها با شمانیم. حتی اگر خودش نتواند این را با این جمله بیان کند. حتی آگه خودش از سوسیالیسم شوری را تداومی کند و بدش بیاید، که خیلیهایشان اینجوری اند. ولی وقتی میگوید علیه يك درصد یعنی علیه سرمایه دار.

بنظر من کمونیسم سر هژمونی است. انقلاب سوسیالیستی سر هژمونی است. انقلاب بر سر قدرت سیاسی است و قدرت سیاسی یعنی توده اهالی را بکشی بدنبال برنامه خودت برای خلع ید سیاسی و اقتصادی از بورژوازی. و امروز دنیا میگوید من آماده ام؛ اما کمونیست امروز آماده نیست. جلوی صف را نگاه می کنند، کسی نیست. کمونیست امروز دارد چرتکه می اندازد ببیند چند نفر ازین معترضین کارگرند و یا با سیاست ها، با

شعارهایی که دوره اش گذشته، برای آینده ای که هیچ وقت نمی آید، بخیبان آمده اند. نمی بیند گل همینجا است. کمون، کمون پاریس که منتظرش بودی، همینجاست. مردم دیگر چه بگویند و بخوانند؟ مردم مال وال استریت است. تو هنوز ماندی که موقع سوسیالیسم هست یا نه؟ یا این انقلاب هست یا نه؟ و بدون دولت آخر نمیشود و اینها آثار شیبست اند و غیره. همه این بحث ها را من شینده ام. نمی بیند، نمی بیند چه اتفاقی دارد می افتد. بنظر من دو محور، محور دولت و محور هژمونی در تحولات امروز دنیا تعیین کننده است.

ایران تعیین تکلیف میکند

اجازه بدهید در مورد ایران هم خیلی خلاصه توضیحاتی بدهم. در ایران به نظر من يك اتفاق جالبی دارد میافتد. اگر در يك جمله بخواهم بگویم بحران خانگی جمهوری اسلامی دارد جهانی میشود و بحران جهانی بورژوازی دارد خانگی میشود. این را من توضیح میدهم یعنی چه. از وقتی که انقلاب ۵۷ شد، بورژوازی در ایران، و بورژوازی جهانی در رابطه با ایران، با بحران حکومتی روبرو بوده است. همه این را می دانیم. جمهوری اسلامی حکومت مطلوبشان نبود. این حکومت به بورژوازی تحمیل شد و من يك بار در يك پلنومی اینطور توضیح دادم که میشود گفت که انقلاب رژیم اسلامی را به بورژوازی، باصطلاح عامیانه، "انداخت". مجبور شدند این آخوند ها را سر کار بیاورند که بعداً برای خودشان مسله ساز شد و اینها الان بیش از سی سال است در ایران بحران حکومتی دارند. امروز می بینید این بحران را طنزهای هم دارد. در مصر هم دارند. در تونس هم دارند. در لیبی هم حتی دارند. در سوریه هم که می خواهند آلترناتیو سازی بکنند، همین مساله را دارند. دیگر فقط ایران نیست که با بحران حکومتی روبروست. بورژوازی لاقابل در منطقه همه جا بحران حکومتی دارد. و بعد می بینید یونان هم بحران دنیایش به اینجا رسیده. امکان حل سیاسی قضیه نیست. بورژوازی فقط يك جور می تواند بحران اقتصادی اش را حل کند. بزند، ببرد، بکشد. یا باید جنگ جهانی راه بیندازد که دنیا دود میشود، و این در چشم انداز

بحران جهانی بورژوازی و ...

نیست. یا دیکتاتورهایی مثل مبارک را این بار با گل سینه قرن بیست و یکم بیابرد روی کار. چاره دیگری ندارد. چاره دیگری ندارد بورژوازی جهانی.

ببینید در دوره قبل می گفتیم ایران چهار راه حوادث است، محور مبارزه طبقاتی در دنیا است. در دوره جنگ تروریست ها و در دوره اسلام سیاسی و تقابل با میلیتاریسم غربی می گفتیم ایران محور دنیا است بخاطر اینکه قطب اسلام سیاسی آنجا است و قطب کمونیسم که کمونیسم کارگری باشد، هم آنجا است. امروز این حالت حفظ شده منتها در یک دوره جدید. بحران حکومتی بورژوازی در ایران صادر شد. می توانیم بگوئیم مردم تونس، مردم قاهره، مردم یمن، مردم لیبی، مردم سوریه بحران حکومتی را به کشور خوششان وارد کردند. طنطاوی دولت در دوره انقلابی بورژوازی است. نمی دانم چند سال دیگر در دوران موقت خواهد بود. نمی دانم کی طنطاوی میرسد به اقتصاد مصر. کی می رسد به سیاستشان در آموزش پرورش، کی میرسد به سیاست در رادیو تلویزیون، فعلا امرش اینست که این جامعه را که مثل یک بمبی است که یک سومش منفجر شده جلو دو سومش را بگیرد. تا چند سال؟ نمی دانم. جمهوری اسلامی هم همینجوری ماند، هنوز هم هست. حکومت "از این ستون تا اون ستون فرجه".

به این معنا است که میگویم بحران خانگی جمهوری اسلامی جهانی میشود. و از آنطرف بحران جهانی بورژوازی خانگی میشود در ایران. حالا دیگر مسئله بورژوازی ایران فقط این نیست که چه کسی را بیابرد، چه کسی را ببرم، چه طوری آلترناتیو بسازم و غیره. مسئله اش اینست که با اقتصاد آن مملکت چکار کنم. یک موقعی داریوش همایون آمد در همین تلویزیون ما گفت که ما که به قدرت برسیم باید کمربند ها رو سفت کنی، کار کنی جانم. آن دوره ای بود که فریدمن کرکی می خواند و در غرب پست مدرنیسم، سیاست ریاضت کشی و غیره برو پرو داشت. می گفتند فریدمنیسم در آفریقای جنوبی موفق شده، در هندوستان موفق شده، در برزیل موفق شده، در ایران هم موفق میشود. حالا که همه جا معلوم شد چیزی موفق نشده، حالا چی؟

از صفحه ۳

بورژوازی ایران که بخصوص در اپوزیسیون بود و فقط بحران حکومتی داشت حالا می بیند بحران استراتژیک دارد. الان دیگر چه الگویی دارد؟ بورژوازی ایران همیشه مدلس را از غرب می گرفت، الان اگر کسی بگوید غرب جواب میشوند همان سیستمی را میگوئی که مردم نیویورک گفتند توی جیب وال استریت است؟ آترا می خواهی و یا مدل یونان را می خواهی؟ کدامش؟

از نظر آرمانی، ایده آل، ایدئولوژی، فلسفه سیاسی، چشم انداز سیاسی بورژوازی افکش کور شده است. و در ایران این خودش را اینطور نشان میدهد که بورژوازی با یک بحران استراتژیک مواجه شده است. باز یک سرش بر میگردد به حکومت. به نظر میرسد که بحران حکومتی، عدم تثبیت سیاسی سرمایه در ایران نه تنها در ایران بلکه در مصر هم دارد نهادینه میشود. اگر ما کمونیست ها نتوانیم تعیین تکلیفش کنیم. یک جور تعیین تکلیفش می کنند، ولی در هر حال در این تردیدی نیست که اینطور شده.

معمولا گفته ایم که انقلاب ۸۸ پیشکسوت انقلاب منطقه بود، ولی بنظر من این هنوز کم فروشی است. بنظر من پیشکسوت این حرکت، انقلاب ۵۷ بود. پیشکسوت انقلابات عصر نو، انقلابات نوین بنظر من انقلاب ۵۷ بود؛ کسی متوجهش نشد. غیر از ما که آنهم یک کمی تازه. امروز می فهمیم آن انقلاب چی بود. چون اسلامیون خوردندش و بردندش کسی متوجهش نشد. ولی آن انقلاب انقلابی بود در یک جامعه کارگری، در یک جامعه تماما سرمایه داری. نزدیک ۱۵ سال از اصلاحات ارضی ایران می گذشت وقتی انقلاب شد. و این انقلاب را کارگران خارج از محدوده شروع کردند. اسلامیون زدندش، بردندش. کسی متوجه ابهتت نشد. ولی از نظر مضمون ما هیچوقت نگفتیم آن انقلاب اسلامی بود. هیچ وقت این دروغ را قبول نکردیم. ایستادیم و گفتیم انقلاب ایران سر آزادی بود، سر برابری بود، سر همان چیزی بود که امروز در مصر و همه جا دارند فریاد میکنند. به نظر من پیشکسوت انقلابات عصر ما انقلاب ۵۷ است. انقلاب در یک کشور تحت سلطه، دیکتاتوری عربان، در جایی که علت آن دیکتاتوری عربان فقط و فقط

سرمایه داری است و نه کمبود های سرمایه داری، نه جامعه نیمه فئودالی، نه تحت استعمار بودن بلکه نفس سرمایه داری. بیشتر از شاه کی می خواست سرمایه داری و صنعت را در آن کشور رشد بدهد؟ کردند و انقلاب ۵۷ شد. و بیشتر از مبارک کی می توانست خودش را انتگره بازار جهانی بکند؟ کرد و انقلاب شد. و بیشتر از بن علی، و شد. اینها از جنس انقلاب ۵۷ است. و انقلاب ۵۷ در یک مقاله ای من گفتم "سبقت از تاریخ" بود. نوید از دنیایی می داد که اگر یکی مثل مارکس بود لاید می دید، می گفت این مدل، مدل انقلاب در کشورهای جهان سومی و تحت سلطه است.

معنی همه اینها اینست که بحران تعیین تکلیف می کند رفقا! ایران تعیین تکلیف می کند! نه بخاطر اینکه اسم ما حزب کمونیست کارگری ایران است، بنظر من این کنگره اگر حزب کمونیست کارگری فیلیپین هم میبود و می خواست اوژکتیو به دنیا نگاه کند، می گفت ایران تعیین تکلیف می کند. باز نه بخاطر اینکه همین الان بحران در ایران از همه جا حادث شده و دارند خط و نشان جنگ و تحریم اقتصادی و غیره می کشند؛ بلکه بدلیل توضیحاتی که دام. انقلاب ۵۷ در ایران بود، انقلاب ۸۸ در ایران بود. اینبار هم اینطور میشود ولی دیگر همان سناریو تکرار نمی شود. تاریخ بار دوم کمند است. دیگر اسلامیون را نمی توانند به انقلاب حقه کنند. در ایران بخصوص نمی توانند. حتی اسلام نوع ترکیه ای و اخوان المسلمین و کراوات پایپون زده بنگازی را نمی توانند در ایران پیاده کنند. شانسان در ایران ناسیونالیسم است البته. ناسیونالیسم وجیه المله شده بخاطر سلطه اسلام سیاسی. ولی در هر حال ایران است که تعیین تکلیف می کند.

موخره و جمع بندی

در کل که نگاه کنید بنظر من در یک کلمه میشود گفت، خیلی خلاصه می شود گفت، بورژوازی جهانی از پست مدرنیسم رد شده، از نئوکسوتالیسم و نئولیبرالیسم رد شده. یعنی ورشکست شده، این را خودشان دارند می گویند. فریدمنیسم ورشکسته شده ولی بورژوازی نمی تواند به کینز هم برگردد. نمی تواند به مدرنیسم برگردد. نمی تواند به لیبرالیسم و به کنسرواتیسم کلاسیک برگردد. بورژوازی تز نوئی، مکتب

نوئی، ایدئولوژی نوئی، توجیه و تبیین نوئی میخواهد که ملزوماتش فراهم نیست. بنظر بورژوازی دنیا ممکن است بحران را حل کند ولی تاکتیکی، از این ستون تا آن ستون. گفتیم جمهوری اسلامی بحران را صادر کرد. این اشانتیون، این نمونه، این لایراتوار جمهوری اسلامی، جهانی میشود. به نظر بورژوازی جهانی پراگماتیسم میشود استراتژیست. اپورتونیسم میشود افکش. و همه کاره ها، آپاراتچیک های بورژوازی و شخصیت های دانشی جان ناپلئونی بورژوازی و نان به نرخ روز خورهای بورژوازی میدانار میشوند. همین الان دارند میگویند، میگویند "استراتژی نداریم. خط نداریم، ایده نداریم. با اقتصاد نمی دانیم چکار کنیم. ولی می دانید؟ دنیا دست من است. ولی دنیا دست من است! شما هر چی می خواهی بگو". بورژوازی الان در چنین وضعیتی است. میگوید دنیا دست من است و بهمین دلیل است که میگویم قدرت سیاسی و خلع ید سیاسی در محور کار ما است. من فکر می کنم، این بحران را اینها حل می کنند. خود بحران خودش را حل می کند به زور تحمیل مشقت بیشتر. ولی امیدی نداشته باشید، بورژوا های دنیا، و هر کس دیگری، امیدی نداشته باشید که فریدمن دیگری خواهد آمد. پست پست مدرنیسمی نداریم. نسبییت فرهنگی با لباس جدید بی معنی است. بورژوازی توجهات، تبیینات، توضیحات، افق، چشم اندازش را کاملا از دست داده. دنیا به اینجا رسیده. یک موقعی لنین گفت - حالا با تسامح - گفت سوسیالیسم یعنی شورا بعلاوه الکتریسیته. من با همان تسامح میگویم سوسیالیسم یعنی شورا بعلاوه کامپیوتر. تکنولوژی ای امروز هست که مردم را به هم نزدیک می کند. تکنولوژی ای امروز هست که انحصار بورژوازی بر افکار عمومی را شکسته. انحصارش بر رسانه ها را شکسته، دارید می بینید. و این تکنولوژی فقط تکنولوژی مبارزه نیست، تکنولوژی اداره جامعه هم هست. اینطور می توانم بگویم برای اهل فن - برای کسی که فرمول دوست دارد - که رشد نیروهای مولده ادامه مناسبات بورژوایی را عملا غیر

ممکن کرده است. به این معنا نیست که بورژوازی قدرت سیاسی را واگذار میکند. اقتصاد راست روده به سیاست وصل نمی شود. بورژوازی میتواند بماند و سر کار باشد فقط با این توجیه: "ارتش دست من است، زندانها دست من است، قدرت دست من است. شما برو دنیا را توضیح بده، من دنیا را اداره می کنم. شما برو استراتژی اعلام کن، من تاکتیسم را دارم. شما برو اقل بده من سرکوب می کنم". این داستان ما است. این داستان زندگی دنیا است، از این به بعد به نظر من. و اینجا است که میگویم گل همینجا است، همینجا برقص.

در آخر بحث به اینجا میرسیم که ما کجائیم؟ حزب کمونیست کارگری ایران کجای این تصویر است؟ من این توصیف را میگویم خودتان مجهول را پیدا کنید. ما حزبی می خواهیم که قدرت سیاسی امرش باشد، حزبی می خواهیم که قبل از اینکه نود و نه درصدی ها حرف بزنند، حرفشان را زده باشد. گفته باشد ما جامعه انسانی، حکومت انسانی می خواهیم. ما حزبی می خواهیم که گفته باشد، قبل از اینکه مردم بگویند ما نود و نه درصدیم، گفته باشد دعوا سر هژمونی و رهبری طبقه کارگر است و آستین بالا زده باشد که در مبارزه زنان، در مبارزه جوانان، در مبارزه علیه مذهب، در مبارزه سکولاریست ها، در مبارزه برای محیط زیست، در همه مبارزه ها حاضر باشد و اعلام کند راه سوسیالیسم است و پرچم اینجا است. و حزبی می خواهیم که در برنامه اش حکومت شورایی را بدقت تعریف کرده باشد و پرچمش را بلند کرده باشد. این دنیا این حزب را می خواهد. این دنیا حزب هایی مثل حزب کمونیست کارگری ما را می خواد. ما تنهائیم؟ فقط ما، من نمیدانم. این سوال تقریبا به این می ماند که آیا زندگی در کره دیگری هست؟ من نمیدانم. شاید باشد. آیا چنین حزبی، حالا نه با این کنگره، جای دیگری داریم؟ شاید باشد، امیدوارم باشد. ولی چیزی که می دانم، اینست که ما هستیم. ما هستیم. من نمی گویم ما می توانیم، دنیا را بهم میریزیم، و حتما پیروز میشویم. ولی میگویم اگر کسی بتواند، این ما هستیم و همین شروع کار ما است. *

انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری

سردبیر: کاظم نیکخواه

kazem.nikkhah@gmail.com